

گپ

با مصطفی رستگاری، داستان نویس گرایش آگاهانه به فرم



ساکت است و آرام. شاید برای این است که دانش‌آموخته رشته فلسفه بوده از دانشگاه علامه طباطبایی. با این همه مطمئن هستم که این سکوت به هیچ‌وجه در عرصه کاری با او نبوده؛ چرا که جدا از فیلمسازی، یک مجموعه شعر به نام «وای بر یوسف ا

۱۳۸۱)» و مجموعه داستان «ختم عزرائیل(۱۳۸۱)، از او منتشر شده و فیلمسازی هم می‌کند.

مصطفی رستگاری، متولد آذر ۱۳۵۶ است و در داستان‌هایش، محتوا بر فرم غلبه دارد. جالب است در دورانی که در اغلب آثار منتشر شده، فرم بر محتوا غالب است، رستگاری چه جوابی می‌تواند داشته باشد؟

به اعتقاد من جوهره هرگونه کار ادبی و هنری ماندگار، ایده‌اندیشه و بن‌مایه فکری است که آن اثر در قالب خاص خود آن را ادامه می‌دهد. به تعبیر میلان کوندرا در کتاب هنرمان، نویسنده اگر کشف و فکر نویی ندارد، هرگز نباید دست به قلم ببرد. نسبت میان فرم و محتوا دقیقاً در همین جاست که شکل می‌گیرد. یعنی ایده و اندیشه کشف شده از سوی صاحب اثر وقتی مدیوم بیانی خود را مثلاً در داستان برمی‌گزیند، فرم و شکل روایت را نیز خود خلق می‌کند. این را با یک نگاه اجمالی به آثار نویسندگان بزرگ و صاحب سبک نیز بخوبی می‌توان دریافت. به گونه‌ای که نویسنده، برای نخستین بار از زاویه‌ای متفاوت به موضوعی نگاه کرده است و خلاقانه به خود مجال داده است تا موضوع متفاوتش هرگونه که خود می‌پسندد، لباس داستان ببوشد.

در مجموعه داستان ختم عزرائیل، سعی من بر آن بود که نگاه متفاوتی به گونه مجموعه داستان داشته باشم. از این‌رو، یک موضوع واحد را در ۵ داستان متفاوت با سبک قصه‌نویسی متفاوت، در کنار هم روایت شده است. به همین دلیل نام مجموعه را «پنج‌گانه» گذاشتم. متأسفانه نویسندگان امروز ما آگاهانه به سراغ فرم می‌روند. در حالی که شکل‌گیری فرم یک فرآیند کاملاً ناخودآگاه است.

شما سعی دارید مقوله داستان را با اندیشه‌ها و بن‌مایه‌های دینی و عرفانی بیوند بزیند. تا چه اندازه در این کار پیش رفته‌اید؟
در پاسخ به این پرسش باید بگویم که ادبیات امروز جهان دیگر پذیرای هیچ هرزبندی شخصی نیست و مرزهای میان ادبیات، فلسفه، هنر و دین و عرفان به تدریج در آثار ادبی برداشته شده‌اند. نویسنده امروز تنها به انسان و آنچه او را دربرگرفته است، می‌نگرد و بدیهی است که قلمروی دین و عرفان نیز برای او یک ساحت تماماً انسانی است، مخصوص برای نویسنده ایرانی که دین و عرفان و اسطوره همواره حضوری پررنگ و اثرگذار در تاریخ سرزمینش داشته و دارد. دستمایه اصلی ۵ داستان، مجموعه حضور و عبور یک وجود زنده از میان داستان است و نسبتهایی که شخصیت‌ها با این حضور برقرار می‌کنند. در داستان‌ها به مرور این وجود زنده هویت پیدا می‌کند و در نهایت در داستان آخر مجموعه «ختم عزرائیل» به صورت عزرائیل با فرشته مرگ ظاهر می‌شود که خصلتی فراجنسی دارد و اشاره‌ای است به مرگ‌اندیشی ما ایرانی‌ها که همواره در ادبیات ما حضوری پررنگ داشته و دارد.

کارشناسی ارشد هنر آموزش مصوری و نقاشی ای

با ارائه نوبت حضور و آزمون های آزمایشی

فصل دوم و آموزش ارائه عملی زمان طلای طلایه

تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۳ - پلاک ۱۳ - پلاک ۱۳ - پلاک ۱۳

شعبه هنر و آموزش - تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۳ - پلاک ۱۳

آگهی مزایده

این شرکت در نظر دارد اقلام مستعمل و ضایعاتی و مازاد مشروحه ذیل را از طریق مزایده عمومی بفروش برساند متقاضیان میتوانند جهت رویت و دریافت برگ شرایط از تاریخ درج آگهی به مدت ۱۵ روز به آدرس کیلومتر ۹ جاده مخصوص کرج مقابل پارس خودرو خیابان شهید محمود پوری مراجعه فرمایند.

۱	فیلر ۳۸ اسپات	یکدستگاه
۲	اتومبیل پاترول چهار درب	یکدستگاه
۳	اسیدتار تریک	حدود ۱۷ تن
۴	آهن آلات	حدود ۵۰ تن
۵	روغن سوخته	۳۰ بشکه
۶	پارچه ضایعاتی	۹۰۰ عدد
۷	تسمه پلاستیکی	حدود یک تن
۸	بشکه فلزی - پلاستیکی و گالن پلاستیکی	حدود ۲۰۰ عدد
۹	کاغذ پاپله	حدود ۲۰۰۰ کیلو
۱۰	مشعل دیگ بخار	دو دستگاه
۱۱	کندانسور آمونیاکی کوچک و بزرگ	دو دستگاه
۱۲	کندانسور هوا فربونی	یکدستگاه
۱۳	کمپرسور هواغالی	سه دستگاه
۱۴	سیلندر خاوری	یکدستگاه
۱۵	پمپ بویلر ۸ طبقه	یکدستگاه
۱۶	لیبل زن	یکدستگاه
۱۷	مخزن هوا	یکدستگاه
۱۸	کارواش دستی	یکدستگاه
۱۹	کارتن خمیری	حدود دو تن

شرکت بهنوش ایران

۸

گفتگو با محمود بدر طالعی، نویسنده گیلانی

نویسنده حرفه‌ای نداریم

محمود بدرطالعی، یکی از نویسندگان گیلانی است که از دهه ۵۰کارش را شروع کرده است. در کارنامه او ۴ کتاب دیده می‌شود. ساتل میش (۱۳۵۶)، بمباران (۱۳۷۱)، در تاریکی (۱۳۷۵) و گفتیم بهار بیاید و عیشی بکنیم (۱۳۷۷).

ضمن این که او مجموعه ۲۱ داستان کوتاهش را در کتابی به نام «چه‌روزی، چه آفتابی» در دست انتشار دارد. با بدر طالعی درباره مشخصات ادبیات داستانی گیلان به گفتگو نشستیم.

زهرا حقیقی جو
<div>مخاطب عام اصلا متوجه نمی‌شود. درباره کارهای جنوبی هم همین موارد صادق است. نمونه‌اش خانم روانی‌پور؛ البته تجربه من از جنوب بسیار بسیار کم است. من در طول عمرم یکی دو بار، آن هم کوتاه مدت، به جنوب رفته‌ام. مثلا یک شب اهواز بوده‌ام، همین.</div>
<div>من از ۲۸ سال سابقه کارم ۲۷ سالش را در روستا بودم و فقط یک سالش را در شهر بوده‌ام. شما همین روستاهای منطقه شمال را ببینید. مثلا روستایی دورافتاده شمالی که ۲۰ سال پیش یک زن یا پا به ماه باید ساعتها درد می‌کشید تا کسی به دادش برسد، حالا آنجا خانه‌هایی است که آبگرم‌کن، اجاق گاز، تلویزیون و ویدیو دارد. حتی جالب است که من چندی پیش به یکی از روستاهای سیاهکل رفتم و دیدم آنجا ۷۰۸ تا ماشین پیکان هست. در روستایی که من تدریس می‌کنم، پژو آر. دی هست، پراید هست. خوب، اینها به قول بیضایی، نشاندهنده این است که فرهنگ شهر آمده در روستا هم پخش شده است. بیشترین مهاجرت‌ها هم از همین‌جا شروع می‌شود. حالا بعضی‌ها رفت و می‌گذرد.</div>
<div>قبلا هم یک بار این مساله عنوان شد. من قبول ندارم که می‌توان با خواندن داستان اصفهانی‌ها فهمید که نویسنده آن اثر اصفهانی است. مثالی می‌آورم. جعفر مدرس صادقی، کار بلندی دارد به نام «گاوخونی» که اگر دقت کنیم، چه من که نویسنده هستم و چه شما می‌بینیم که جعفر مدرس صادقی، اصفهانی است و این کار هم مال اصفهان است؛ ولی یک</div>

آمد می‌کنند، بعضی‌ها هم کاملا کوچ کرده‌اند. پس آن چیزی که در داستان نویسنده‌های شمالی می‌بینید، جنز نم باران، رطوبت، آبجاء و… چیز دیگری نمی‌تواند باشد. حالا بعضی از نویسنده‌ها به اقتضای یک جمله گیلکی هم وارد داستان می‌کنند. اینها شاید کلمات و جملاتی باشند که بچه‌های ما، حتی روستایی‌ها هم الان دیگر به کار نمی‌برند و حتی معنی‌اش را هم نمی‌دانند که به نظر من نتیجه تحول اجتماعی‌ای است که به وجود آمده است. پس نویسنده جنوبی، وقتی کار یک نویسنده شمالی را می‌خواند، نمی‌تواند متوجه شود که این یک داستان شمالی است، مگر این که همان نم باران، طبیعت، کوه و جنگل در آن وجود داشته باشد.

به نکته جالبی اشاره کردید. خانم روانی‌پور گاهی در مردم‌شناسی و تحقیق درباره فرهنگ بومی گرفتار می‌شود و از داستان‌نویسی فاصله می‌گیرد. منظور من این است که حتی در اهل غرق هم ما با ویژگی‌های ذاتی و رفتاری مردم آنجا مواجه هستیم، نه صرفا با فهرستی از ویژگی‌های اقلیمی. من احساس می‌کنم که داستان‌نویسان گیلانی کمتر در

عمق رفتار مردم این منطقه چه شهری و چه روستایی رفته‌اند.

پله. سال گذشته سپرم که به شیراز رفته بود، درباره مردم شیراز حرف‌های جالبی می‌زد. او می‌گفت که در شیراز همه مردم آرام بودند و من هیچ‌کس را ندیدم که داد و بیداد راه بیندازد. در حالی که در مردم گیلان چنین خصوصیتی وجود دارد. حالا متوجه منظور شما شدم. گیلان غیر از شرایط اقلیمی و خلق و خوی شخصیت‌ها با توجه

شاید یکی از دلایل مهم، عدم ارتباط تنگاتنگ نویسندگان گیلانی با محافل داستان‌نویسی است وگرنه شما می‌بینید که نوع نگاه داستان‌نویس جوان گیلانی - قاسم کشکولی. با توجه به ارتباط با دیگر نویسندگان کشور متفاوت است. به طور کل پذیرش ساختارهای جدید به نگاه نویسنده بستگی دارد، اگر به شکل تاریخی به داستان‌نویسی گیلان نگاه کنیم، من به دهه ۵۰تعلق دارم و دانش آراسته، رهبر و طیار

<div>شاید یکی از دلایل مهم، عدم ارتباط تنگاتنگ نویسندگان گیلانی با محافل داستان‌نویسی است وگرنه شما می‌بینید که نوع نگاه داستان‌نویس جوان گیلانی - قاسم کشکولی. با توجه به ارتباط با دیگر نویسندگان کشور متفاوت است. به طور کل پذیرش ساختارهای جدید به نگاه نویسنده بستگی دارد، اگر به شکل تاریخی به داستان‌نویسی گیلان نگاه کنیم، من به دهه ۵۰تعلق دارم و دانش آراسته، رهبر و طیار</div>
<div>شرایط جامعه ما به نحوی است که آنها که پول دارند کتاب نمی‌خوانند و آنها که دوست دارند کتاب بخوانند پول ندارند</div>
<div>است. پس نویسنده جنوبی، وقتی کار یک نویسنده شمالی را می‌خواند، نمی‌تواند متوجه شود که این یک داستان شمالی است، مگر این که همان نم باران، طبیعت، کوه و جنگل در آن وجود داشته باشد.</div>

به اقلیمی که در آن زندگی می‌کنند، از اهمیت برخوردار است. من چنین توجهی را در داستان‌های مجید دانش‌آراسته و ابراهیم رهبر می‌بینم.

چرا نویسندگان گیلانی کمتر به تجربه ساختارهای جدید روایی تمایل دارند؟



به دهه ۴۰ و حتی محمود طیارى را می‌شود متعلق به دهه ۳۰ دانست. کسی که ذهنیتش نسبت به داستان شکل گرفت، بسختی نگاهش عوض می‌شود، بخصوص در حیطه داستان. در حیطه شعر هم دیدیم که مثلا آنتسلی و مفتون امینی ساختارهای جدید را تجربه کردند؛

مجموعه داستان **میترا داور** / چاپ اول ۱۳۸۲/انتشارات پازینه

این جاده تا کجا

جاده /مجموعه داستان **میترا داور** /چاپ اول ۱۳۸۲/انتشارات پازینه
جاده، مجموعه ۱۴ داستان کوتاه از میترا داور است که در مجموعه انبیاات داستانی نشر پازینه شماره ششم را به خود اختصاص داده است. عناوین داستان‌های کوتاه این مجموعه بدین ترتیب است: جاده، میراث، آواز، حبه، پنج دقیقه به چهار، خون سفید، آب جوش، گل، برو بخواب مامان، آتش، سایه، کارت سفید، بچه‌های خردم و میاهو. میترا داور در فضایی مدرن و صنعتی، درباره آدمهای ملموس اطراف، داستان‌های ناملموس می‌نویسد. نویسنده سوژه‌هایش را نه تنها انتخاب، بلکه شکار می‌کند؛ اما طی پروسه نوشتن، موضوعی ملموس، در پیچ و خم تعلیق، به داستانی نه چندان ملموس تبدیل می‌شود.

داستان‌های این مجموعه، همه حال و هوایی امروزی و مدرن دارند. نویسنده در همه این داستان‌ها دغدغه چگونه نوشتن دارد. این دغدغه تا آنجا پیش می‌رود که حتی فضا و مکان داستان نیز، برای مخاطب گنگ و پیچیده است. داستان‌های مدرن فراوانی تا به اکنون نوشته شده‌اند که فضا، مکان و زمان نداشته‌اند. داستان‌های داور مکان و زمان دارند، اما نویسنده سعی می‌کند با تعلیق، مکان و فضای داستان را از مخاطب پنهان کند و موقعیت اتفاق داستان را در حد اشاره باقی می‌گذارد.

آدمهای داستان‌های مجموعه جاده، اکثر آدم‌هایی تنها و منزوی هستند. آدم‌هایی که در محیط‌های محدود و کوچک خود، نمادی برای دنیای گسترده‌تر و آدم‌هایی بزرگتر و عمیق‌تر هستند. آدم‌های این داستان‌ها به رغم ویژگی‌های خاص خود، معمولی هستند و در پیچ و خم‌های لایه سطحی زیستن، محبوس شده‌اند.

داور نویسنده‌ای است که دغدغه فرم دارد؛ اما پرداختن به فرم به معنای اصرار بر تعلیق و ساختار پیچیده، او را از دغدغه انسان داستان‌هایش غافل نکرده است. در همه داستان‌های این مجموعه، نویسنده به فضای اطراف خود و سال‌های پر فراز و نشیب این سال‌ها می‌پردازد و انسان این دوره و فراتر از آن جامعه این دوره را به تصویر می‌کشد. در این مجموعه، داستان کارت سفید، در واقع تنها داستانی است که سوژه و فضای داستانی آن با هم هماهنگی کامل دارد. زندگی ماشینی و نرخ انسان‌ها بر اساس ویژگی‌های جسمانی و نه روحانی، موضوعی است که در قالب داستان، کامل‌جا افتاده است. این داستان نیز چون چند داستان دیگر این مجموعه، درباره طبقه کارگر است. داور درباره کارگرها خوب می‌نویسد، درباره فراموشی و خاموشی و خوب می‌نویسد، درباره دغدغه انسان امروز در جامعه صنعتی خوب می‌نویسد، اما تعلیق اکثر داستان‌هایش، مخاطب را گیج می‌کند. مخاطب داستان‌های او که گاهی از درون داستان‌های این مجموعه بیرون آمده‌اند و در حال خواندن جاده هستند، گاه مجبورند از سطر آخر به سطر اول برگردند.

شنبه ۲۲ آذر ۱۳۸۲/۱۸/شوال ۱۴۲۴/۱۳ دسامبر ۲۰۰۳/سال چهارم / شماره ۲۳۴

داستان‌نویسان جوان هستند که

به سمت ساختارهای جدید می‌روند؛ اما آینده جواب خواهد داد که آیا این نویسندگان جوان با ساختارهای جدید به نتیجه می‌رسند یا نه. از قدیم هم این بحث‌ها بوده که آیا فرم مقدم است یا محتوا. گلشیری اعتقاد داشت که چلال آل‌احمد بیشتر به دنبال چه گفتن است و خودش به چگونه گفتن فکر می‌کند. حالا نویسنده نباید تکلیفش را با خودش مشخص کند که به دنبال فرم است یا محتوا. بعضی‌ها هم چون بضاعتش را دارند به هر دو مساله می‌پردازند و این چیزی است که در حیطه نمایشنامه‌نویسی ما در بعضی از آثار اکبر رادی می‌بینیم.

درست است که نویسندگان ما گاهی فراموش می‌کنند کتاب کلاست و به مخاطب یا همان خریدار نیاز دارد؛ اما در کشورهای دیگر مثل آمریکا، که رسانه‌ها به سرحد اشباع شدن در میان مردم نفوذ کرده‌اند، باز هم آثار نویسندگان جدی مثل جویس کارول اوتس یا آلدو ماهاه در فهرست پرفروش‌ترین کتاب‌ها قرار می‌گیرد. به نظر می‌رسد که فرهنگ کتابخوانی هم نقش مهمی دارد.

پله، تفاوت فرهنگ‌ها هم حایز اهمیت است. این خلدون می‌گوید: شکوفایی اقتصادی، شکوفایی فرهنگی به وجود می‌آورد. من نویسنده، وظیفه خودم می‌دانم که تمام آثار ادبی را از کاتفروشی بخرم؛ اما درآمد من و امثال من چقدر کفاف می‌دهد. متأسفانه شرایط جامعه ما به نحوی است که آنها که پول دارند، کتاب نمی‌خوانند و آنها که دوست دارند، کتاب بخوانند، پول ندارند. به همین دلیل است که فرهنگ کتابخوانی در جامعه ایرانی نهادینه نشده است، البته بخشی از مردم ایران به فرهنگ و اهالی فرهنگ اهمیت می‌دهند؛ اما توان حمایت از آنها را ندارند. از طرف دیگر فریود

می‌گوید: کار هنری نیاز است. مردم باید نیاز به خواندن آثار هنری را در خودشان احساس کنند. بخش زیادی از مردم ما اصلا چنین نیازی را حس نمی‌کنند. نه فقط درباره کتاب، درباره مسائل دیگر هم همین‌طور است. چندی پیش یکی از دوستان تحصیلکرده از من پرسید: آخه این «بازرس کل» گورگول هم ارزش دیدن دارد؟ پس درباره آثار جدی تلویزیون هم همین‌طور برخورد می‌شود یا مثلا همین فیلم‌هایی که از سینما ۴ پخش می‌شود و تقریبا بجز آثاری که هرازگاهی قابلی از آب در می‌آیند، آثار جدی سینماست که کمتر مورد توجه مخاطبان قرار می‌گیرد.

مروری بر مجموعه داستان **جاده نوشته میترا داور**

مجموعه داستان میترا داور / چاپ اول ۱۳۸۲/انتشارات پازینه

جاده، مجموعه ۱۴ داستان کوتاه از میترا داور است که در مجموعه انبیاات داستانی نشر پازینه شماره ششم را به خود اختصاص داده است. عناوین داستان‌های کوتاه این مجموعه بدین ترتیب است: جاده، میراث، آواز، حبه، پنج دقیقه به چهار، خون سفید، آب جوش، گل، برو بخواب مامان، آتش، سایه، کارت سفید، بچه‌های خردم و میاهو. میترا داور در فضایی مدرن و صنعتی، درباره آدمهای ملموس اطراف، داستان‌های ناملموس می‌نویسد. نویسنده سوژه‌هایش را نه تنها انتخاب، بلکه شکار می‌کند؛ اما طی پروسه نوشتن، موضوعی ملموس، در پیچ و خم تعلیق، به داستانی نه چندان ملموس تبدیل می‌شود.

داستان‌های این مجموعه، همه حال و هوایی امروزی و مدرن دارند. نویسنده در همه این داستان‌ها دغدغه چگونه نوشتن دارد. این دغدغه تا آنجا پیش می‌رود که حتی فضا و مکان داستان نیز، برای مخاطب گنگ و پیچیده است. داستان‌های مدرن فراوانی تا به اکنون نوشته شده‌اند که فضا، مکان و زمان نداشته‌اند. داستان‌های داور مکان و زمان دارند، اما نویسنده سعی می‌کند با تعلیق، مکان و فضای داستان را از مخاطب پنهان کند و موقعیت اتفاق داستان را در حد اشاره باقی می‌گذارد.

آدمهای داستان‌های مجموعه جاده، اکثر آدم‌هایی تنها و منزوی هستند. آدم‌هایی که در محیط‌های محدود و کوچک خود، نمادی برای دنیای گسترده‌تر و آدم‌هایی بزرگتر و عمیق‌تر هستند. آدم‌های این داستان‌ها به رغم ویژگی‌های خاص خود، معمولی هستند و در پیچ و خم‌های لایه سطحی زیستن، محبوس شده‌اند.

داور نویسنده‌ای است که دغدغه فرم دارد؛ اما پرداختن به فرم به معنای اصرار بر تعلیق و ساختار پیچیده، او را از دغدغه انسان داستان‌هایش غافل نکرده است. در همه داستان‌های این مجموعه، نویسنده به فضای اطراف خود و سال‌های پر فراز و نشیب این سال‌ها می‌پردازد و انسان این دوره و فراتر از آن جامعه این دوره را به تصویر می‌کشد. در این مجموعه، داستان کارت سفید، در واقع تنها داستانی است که سوژه و فضای داستانی آن با هم هماهنگی کامل دارد. زندگی ماشینی و نرخ انسان‌ها بر اساس ویژگی‌های جسمانی و نه روحانی، موضوعی است که در قالب داستان، کامل‌جا افتاده است. این داستان نیز چون چند داستان دیگر این مجموعه، درباره طبقه کارگر است. داور درباره کارگرها خوب می‌نویسد، درباره فراموشی و خاموشی و خوب می‌نویسد، درباره دغدغه انسان امروز در جامعه صنعتی خوب می‌نویسد، اما تعلیق اکثر داستان‌هایش، مخاطب را گیج می‌کند. مخاطب داستان‌های او که گاهی از درون داستان‌های این مجموعه بیرون آمده‌اند و در حال خواندن جاده هستند، گاه مجبورند از سطر آخر به سطر اول برگردند.

از هر ۲ پزشک ۱ نفر کانونی

از دوم دبیرستان به کانون آمدند

امسال پزشکی قبول شدند

سپا مهرضا - جوانه عنقی - غزل ایگه‌ای - ندا جردری - سبا خانجی

فریما قناعت - شراره جهانگیری

فاطمه گیتی نورد - سحر حسینی - زهرا تنها - اکرم جلال نند

پدخت علی نقیان - نازنین رحمانی امینش

امین قاضی مقدم - محمد آریافر - سیاوش قرانی

کانون فرهنگی آموزش (قلم جی)

۷۶ ۸۶ ۸۹۷

کانون فرهنگی آموزش

